

شارلاتانیزم در نقاب نبوغ

یادداشت‌هایی پراکنده در حاشیه‌ی اصل سینما

سید عبدالرضا موسوی



عموم میسر باشد تا آنگاه سره از ناسره مشخص شده و آفریدن؟ یک اثر سینمایی مستلزم پول و بارتی و چاپلوسی و موقعیت و ... غیره نباشد. چونان نقاشی، شعر، خوشنویسی، موسیقی و ...

اما، سینما صنعت است و تعلق آن را به مسائلی غیر از لوازم هنر نمی‌توان حذف کرد. گرچه تعمیم این حکم در مورد سینمای آینده؟ لزوماً صحیح نخواهد بود.

در سینما و عموماً در هنر تکنولوژیک (سینما، عکاسی، گرافیک) هر که شارلاتان‌تر و قاتق‌تر باشد برتر خواهد بود و معروفیت بیشتری کسب می‌کند. «معروفیت» و نه لزوماً «محبوبیت». «معروفیت» مهم است، حالا به هر قیمتی. تفاوتی نکند گر دعاست و در دشنام. به همین سبب «سلام بر سینما» ... و البته این مسأله، هنرهای دیگر را نیز شامل می‌شود که تکنولوژی زده‌اند اما به هر جهت در سینما محسوس‌تر است و مختص

سینمای ایران هم نبایدش دانست. اصولاً ذات سینما اینگونه است که بخش اعظمی از انرژی دست‌اندرکاران آن صرف دعوایها و مشغله‌های زورنالیستی بشود.

فیلمسازان ما درکی از عالم خود ندارند. درست و غلطش بماند که اصلاً مهم نیست، یا فعلاً مهم نیست، درد اینجاست که اصلاً درکی وجود ندارد. همه بی‌سوادند (پذیرفتن این نکته هنگامی میسر خواهد شد که اطلاعات محفلی، باخبر بودن از جنجال‌های عبث ژورنالیستی و احیاناً خواندن چند رمان اجق و جق، سواد محسوب نشود) توقع دانش فلسفه و ادبیات و حکمت از یک فیلمساز، توقع بیجایی است. فیلمساز همین که اهل ذوق باشد کافی است. لیکن مصیبت اینجاست که اینها مدعی‌اند، شوخی‌شان گرفته. در کمال بی‌سوادی مدعی فلسفه‌اند، عرفان، شعر، ...

□ بزرگواری می‌گفت: فاصله‌ی میان «شارلاتان» و «نابغه» بسیار اندک است و چه بسا که «شارلاتان» را به جای «نابغه» عوضی گرفته‌اند. «نابغه» از سر بی‌اختیاری اعمالی انجام می‌دهد که دیگران را متعجب می‌سازد اما «شارلاتان» با تمهید و تمهید چنان می‌نماید که دیگرانش «نابغه» بخوانند و به تعبیری دیگر بی‌اختیاری اختیار می‌کند. این شیوه‌ی بازارگرایی، در سینما بیش از هر جای دیگر رواج دارد و نه تنها مورد نقد و تحلیل منصفانه قرار نمی‌گیرد، بلکه غالب سینماگران در تمجید و تحسین آن می‌کوشند و این موضوع ناشی از بی‌سوادی و رذالت این دسته از سینماگران است. سینما، عرصه‌ی جولان جان‌های کوچک است و اگر نبود شکلات دسترسی به‌ابزار و اسباب این صنعت، هیچگاه چنین شانی برای سینماگران در اذهان عموم ایجاد نمی‌شد. حتی سینماگران بزرگ هم تا حد بسیار زیادی قدر و منزلت خود را مدیون ابزار و اسباب این صنعت هستند. در همین مقام، بزرگی، به‌تعرض نسبت به‌قیاس «هیچکاک» با «داستانوفسکی» و «کافکا» نوشته بود: سینما از ادبیات بزرگتر است اما «هیچکاک» از «داستانوفسکی» بسیار کوچکتر.

و اما بعد، بسیار پیش آمده است که در خلوت، از خود به‌پرسش نشسته‌ام که چرا امروز و در این سرزمین، شارلاتان‌ها میدان‌دار عرصه‌ی هنرند و در عوض هنرمندان اصیل در گرسنگی و محنت از بی‌کفنی بار نفس به‌دوش می‌کشند. اما دقیق که نگاه می‌کنم می‌بینم نه تنها در این سرزمین و نه تنها امروزه که در هر کجای این کره‌ی آسفالت، تا بوده چنین بوده است و «حافظ» در قرن هفتم می‌نالده که:

فلک به‌مردم نادان دهد زمام مراد

تو اهل فضلی و دانش همین گناهت پس
و مگر «ونسان ونگوگ» از بخت برگشته‌ی بچه‌ی این آب و خاک بود که
آنگونه در درد و عسرت زیست و عاقبت هم خودکشی کرد و تا زنده بود
هیچ‌کس نفهمید که بود و چه کرد؟ بگذریم.

□ ذات سینما (دیدار) خود نازل‌ترین مرتبه‌ی نسبت بشر با حقیقت ازلی است. و از آنجا که تاریخ کنونی بشر ذیل این مرتبه قرار دارد، سینما تأثیرگذارترین و پرمخاطب‌ترین هنرهاست و کارآیی آن در حدی است که دست‌اندرکاران آن برخلاف شاعران، نقاشان و اهل موسیقی قریب به‌اتفاق کارشان به‌کام است و عیششان مدام.

از اینرو نسبت به‌سینما بیش از دیگر هنرها علاقه ابراز می‌شود. گرچه کمتر نتیجه‌بخش است. این گرایش نسبتاً عمومی موجب شده است تا شارلاتان‌بازی، جای هنر - به‌معنای حقیقی کلمه - را بگیرد و ماهیت هنری سینما را زیر سؤال ببرد. نمی‌دانم کجا خواندم که: سینما هنگامی می‌تواند به‌عنوان هنر مطرح شود که فراهم کردن ابزار و اسباب آن برای همه‌ی

گرچه سینما به همان اندازه که به سینما مربوط می‌شود به سینما مربوط نمی‌شود و به همین علت آدم بی‌اطلاعی چون من به خود اجازه می‌دهد که در این مورد متبر برود اما در عین حال سینما آنجا که از ماهیت خود دور می‌شود و به شعر و عرفان و فلسفه روی می‌آورد از منظر و منطق سینما مردود است و تنها می‌تواند در عرصه‌ی مربوطه جولان بدهد که آنجا هم بعید است نمره‌ی قبولی بگیرد.

اصلاً تقسیم ماهیت سینما به‌وجوه مختلف از ریشه غلط است. ماهیت سینما مشخص است و تغییرناپذیر. و مستلزم اسباب و احوالی خاص. و اگر قرار باشد تقسیمی صورت بگیرد در مرحله‌ی دوم امکان‌پذیر است. یعنی در مرحله‌ی اول، سینما باید سینما باشد و دارای ویژگی‌های لازم یک اثر سینمایی. اول باید ماهیت سینمایی یک اثر اثبات شود و بعد از آن تقسیمات به‌وجوه مختلف، صورت بگیرد، در غیراین صورت قابل قبول نخواهد بود. سینمای روشنفکری، سینمای شاعرانه، سینمای دینی، سینمای عرفانی، سینمای گیشه‌ای، ... و امروز سینمایی که به یکی از وجوه مذکور تعلق یافته است سینما نیست. و چنانکه ذکر شد باید در حیطه‌ی

سینمای کنونی ایران، چیزی بیش‌تر از یک شارلاتان بازی کودکانه نیست. اصلاً تمام این دعواهای مخالفت با نظارت و محدودیت و ... در سینما، همه و همه در خواست میدانی هر چه بازتر برای بروز و ظهور احواء، شارلاتان‌هاست و متأسفانه با اینگونه عملکردها به مماشات رفتار می‌شود.

خودش بررسی شود، و ما اگر این مسأله را بپذیریم و فی‌المثل به نقد آثار شاعرانه در حیطه‌ی شعر بنشینیم خواهیم دید که این آثار به‌اندازه‌ی پیشیزی ارزش ندارند.

در سینمای شاعرانه و هم حاکم است و البته و هم در روزگار ما ارزش دارد. نه تنها سینما بلکه اساساً مبنای زندگی روشنفکر امروز و هم است. و هم نه رمز. تصاویر گنگ را نباید رمزی پنداشت. رمز را با استعانت از تفسیر و تاویل می‌توان دریافت یا لاقول نخبان درمی‌یابند اما و هم قدرت تفهیم و تفاهم را ندارد. عالم و هم عالم سرگردانی است. آن هم نه به‌معنای اصیل کلمه. بلکه به‌معنای بی‌جایگاه بودن، مطلق بودن در زمین و هوا. و در این مرتبت هیچ‌کس مفهومی اخذ نمی‌کند ولی این معنی بیان نمی‌شود و فی‌المثل اگر بنده‌ی نوعی غلطی بکنم و بگویم که فلان صحنه را نفهمیدم می‌گویند: تو احمقی، تو نفهمی، پدرت فرهنگ ندارد.

در این مورد - سینمای وهمی - اطلاق ارزش تنها به‌اثری جایز است که علت و غایات این وهم و سردرگمی را به تشریح و تاویل کشانده باشد نه اینکه آن را تثبیت و تأیید کند و برای آن مدخلیتی قائل شود.

متأسفانه فیلمسازان ما هنوز حد و شأن خود را درنیافته‌اند و ادعاهای گزاف می‌کنند. قابل توجه اینجاست که دست کم در سینمای امروز ایران سست‌ترین و مهمل‌ترین آثار، آثاری هستند که به‌چیزی مثلاً فراتر از سینمای معمول نظر داشته است. چنانکه گذشت سینما در مرتبه‌ی اول نباید از ماهیت خود دور شود. اول سینما بشود، بعد سینمای دینی، بعد سینمای عرفانی یا ... الخ.

همین جا پرنترتی خارج از موضوع باز کنم که: از همین منظر برخی تحقق سینمای دینی را محال دانسته‌اند و به‌این معنا نظر داشته‌اند که سینما ذاتاً نفسانی است. این سخن البته بی‌وجه نیست و مناقات سینما را

با تفکر دینی می‌توان توجیه کرد اما از آن طرف مدام مسأله‌ای را مطرح می‌کنند که فلان فیلم غربی دینی‌تر از کارهای وطنی است. صدق و کذب این حکم در نسبت با قیلمی خاص مورد نظر نیست. اما بیان این نکته ضروری است که این شیوه‌ی نقد و بررسی در میان پیروان حکمت معنوی؟! و مطرح‌کنندگان معضل غربزدگی رواج یافته که در نفی و نقد کارهای آنگوشتی وطنی، غرب را در حیطه‌ی خودش اصیل و قابل تأمل و ... الخ بخواهند. به‌قول کامو: در نظر یک هنرمند هیچ جلادی از جلادی دیگر برتر نیست. اگر نقصی هست نباید در مقام قیاس آن هم به‌صورت کاذب صورت بگیرد.

نقاشک سورنال شلوارش را درآورده بود وسط خیابان که: ای هوار، مرا ببینید که چقدر نابغه‌ام. طرف می‌گوید: اصیل است. در حیطه‌ی خودش اصیل است.

و اما مضحک‌تر از همه‌ی این قضایا (= سینمای متنوعه)، سینمای عرفانی است که این روزها زیر سایه‌ی آقای «مهرجویی» پا می‌گیرد و «پری» مصداق تام و تمام این قضیه است. جالب اینجاست که این فیلم ابتدا قابلیت تولید و بخش نداشت و این سخن نه باتوجه به‌موضوع کشکی آن بلکه فقط و فقط به‌دلیل ضعف کارگردان در فرم و ساخت ظاهر آن است. بعضی صحنه‌ها به‌حدی پرت و بلا هستند که پیش خودت می‌گویی نکند فیلم «پری» هجویه‌ای است بر فیلم‌های این فرمی و یا اصلاً شاید «مهرجویی» شوخی‌اش گرفته (صفا داخل ماشین در سوگ اسد می‌گیرد، راننده و سرفشیمان نیز به‌گریه می‌افتند) چقدر این صحنه مضحک است. یا فی‌المثل مونولوگ «نیکی» خانم اندریاب سرگشتگی. و یا گفتگوی «اسد» با دختر کوچولو و ... که حتی در یک سریال دست دهم تلویزیونی غیرقابل تحمل است. «مهرجویی» و آثارش را از هر منظری که بنگریم فاقد هرگونه ارزش ادبی، سینمایی و فلسفی است درحالی‌که ایشان مدعی هر سه‌ی اینهاست.

در سینما و عموماً در هنر تکنولوژیک، هر که شارلاتان‌تر و قاتاق‌تر باشد، برتر خواهد بود و معروفیت بیشتری کسب می‌کند. «معروفیت» و نه لزوماً «محبوبیت»، معروفیت مهم است، حالا به هر قیمتی، تفاوتی نکند، گر دعاست وردشنام. به همین سبب هم «سلام بر سینما» ...

آخر این چه مرضی است؟ چه احساس احمقانه‌ای است که آدم فکر کند چون شاعر است و یا چون فیلمساز است پس حق دارد درمورد همه چیز نظر بدهد و برای عالم و آدم تکلیف تعیین کند؟

در واقع «مهرجویی» می‌خواهد دیگران را متوجه این نکته کند که چه اندوه و سرگشتگی و پیریشانی‌ای بر او حاکم است و به‌تعبیری گویاتر چقدر «عارف» است. ارجاع این مطلب به‌جکاپتی از «تذکره‌الاولیاء» روشن‌گر نکات مهمی است. یک روز «رابعه» مردی را دید که می‌گفت: «وا اندوها». «رابعه» گفت: چنین گو: «وابی‌اندوها» که اگر اندوه بودی ترا زهره نبود که نفس زدی. آخر این چه مایه از وقاحت است؟ طرف داخل دستشویی مشغول به‌سیرو سلوک است و «ابوسعید ابوالخیر» را ملاقات می‌کند و من بعید نمی‌دانم که اگر این سالک طریقت سری به‌ته فاضلاب می‌زد دست کم «ابراهیم دهم» را زیارت می‌نمود.

عجبا! اگر «پری» خانم عارف است پس «شیخ نجم‌الدین کبری» چه

کاره بود؟ «شیخ سهروردی» چه کاره بود؟ «عطار نیشابوری»، «خواجه معین‌الدین چشتی»، «بیدل دهلوی»، «عین‌القضات همدانی»... پس اینها چه کاره بودند؟ اینها که کسی نبودند! عارف «کارلوس کاستاندا» است، عارف «تارکوفسکی» است، عارف ... اصلاً «مایکل چکسون» است.

عرفان در روزگار ما بیداد می‌کند. به تعداد فیلترهای خاموش در این مملکت عارف موجود است: پسر، زیگول، عارف، دختر، عارفه، پانگه چینی نازک تنهایی و مکس از کوچی... بگذریم... این رشته سر دراز دارد.

در هر صورت سینمای کنونی ایران چیزی بیشتر از یک شارلاتان‌بازی کودکانه نیست. و اصلاً تمام این دعوای مخالفت با نظارت و محدودیت و ... غیره در سینما، همه و همه درخواست میدانی هرچه بازتر برای بروز و ظهور اهواء شارلاتان‌هاست و متأسفانه با اینگونه عملکردها به‌مساوات رفتار می‌شود.

اما نظارت بر سینما اگر قرار است محدود به حدود اخلاق و عادات و حفظ وجهه‌ی ظاهری باشد همان بهتر که بساطش به‌دست «دگراندیشان» برچیده شود و متأسفانه تاکنون چنین بوده است. درحالی که این نظارت باید توسط افراد آگاه صورت پذیرد تا عرصه را بر شارلاتان‌ها تنگ کند و مجال بروز و ظهور به‌این بی‌هنران ندهد و سینمایی سالم را برقرار کند (لطفاً با سینمای دولتی اشتباه نشود) راقم این سطور خواستار سینمایی یکدست و ساکت و همرنگ نیست. اتفاقاً برعکس. در سینمای سالم هم دعوا هست. جنجال هست. سیاست هست. اما غرض ورزشی و مرض‌پراکنی و دروغ و جفنگ و عرفان‌بازی و بی‌بو و خاصیتی و دستمال‌کشی و پارتی‌بازی و ... از اینگونه بازی‌های پلشت نیست. تحقق چنین سینمایی آرزوی همه‌ی هنرمندان فهیم است. اما بدبختانه کرسی‌نشینان و سیاستگذاران عرصه‌ی هنر اغلب از اهل هنر که نیستند... هیچ لاقل فهم هنری درست و حسابی‌ای هم ندارند. و این مسأله از آنجا نشأت می‌گیرد که هنوز مسئولین ما حد تأثیر سینما را بر وجود آدمی درک نکرده‌اند.

روزگاری «افلاطون» از قول «دامون» گفته بود که اگر شکل و وضع موسیقی عوض شود، قوانین اساسی حکومت نیز با آن عوض خواهد شد. و اگر کسی این معنا را بفهمد شاید اندکی دریابد که امروز سینما با مخاطب چه می‌کند. سینما حتی در منحط‌ترین و مفت‌ترین مرتبه‌اش خالی از تأثیر نیست. این صنعت به‌تنهایی قادر است فرهنگ و منش و دین و سنت و همه‌چیز یک ملت را زیر و رو برکند. بشر امروز، سینمایی فکر می‌کند، سینمایی عاشق می‌شود، سینمایی حرف می‌زند، سینمایی دعوا می‌کند، سینمایی لباس می‌پوشد، سینمایی... بله، تأثیر سینما بیش از آن است که تصورش می‌رود.

اختتامیه:

هرگاه شخصیتی برجسته پیر می‌شود و یا می‌میرد اطرافیان و آشنایان آثارش را جمع می‌کنند و اگر بخت یار بود و زمینه فراهم، به‌طرزی شکل و منسجم آن را به‌چاپ می‌رسانند و ویژه‌نامه و بزرگداشت و ... الخ ترتیب می‌دهند. این حقیر نیز صدمین سالگرد سینما را و این جشن‌ها و بزرگداشت‌ها را به‌فال نیک، یعنی مرگ سینمای شارلاتانیزم می‌گیرم و امید دارم که جوان‌ترها کاری شایسته‌تر عرضه دارند که حکیم توس فرماید:

جوانان دانا و دانش‌پذیر سزد گرد نشینند بر جای پیر ■

... آخر این چه مایه از وقاحت است؟ طرف، داخل

دستشویی، مشغول به سیر و سلوک است و «ابوسعید ابوالخیر» را ملاقات می‌کند و من، بعید نمی‌دانم که اگر این سالک طریقت سری به‌ته فاضلاب می‌زد، دست کم «ابراهیم ادهم» را زیارت می‌نمود ... عجب! اگر «پری» خانم عارف است، پس «شیخ نجم‌الدین کبری» چه کاره بود؟ «شیخ سهروردی» چه کاره بود؟ «عطار نیشابوری»، «بیدل دهلوی»، «عین‌القضات همدانی» ... پس اینها چه کاره بودند؟ عارف، «کارلوس کاستاندا» ست، «تارکوفسکی» است، عارف ... اصلاً «مایکل چکسون» است.

